

## قیام مسلحانه‌ی علی پهلوی بر ضد محمدرضا پهلوی (قسمت آخر)

سید حمید حسینی سمنانی [۱]

فصلنامه ۱۵ خرداد ، شماره ۲ ، زمستان ۱۳۸۳ ، دوره سوم، سال اول



قیام ۱۵ خرداد، نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران بود. کشتار مردم در آن روز به دست ارتش شاه، مرحله‌ی نوینی در شیوه‌ی مبارزاتی ملت ایران پدید آورد و عدم کارایی مبارزات مسالمت آمیز و پارلمان‌تاریستی را به درستی آشکار کرد. این واقعیت اذهان و اندیشه‌ها را به سوی خود کشید که شاه و درباری‌ها، جز زبان زور نمی‌فهمند و با آنان تنها با زبان سرب و گلوله می‌توان سخن گفت. از این رو، اندیشه‌ی مبارزات قهرآمیز در میان اقشار و طبقات گوناگون جامعه رشد کرد و ریشه دوانید. از کسبه و بازاری تا طلبه و روحانی و دانشگاهی به قیام مسلحانه روی آوردند و جنبش‌های قهرآمیز یکی پس از دیگری پدید آمد. حرکت مسلحانه‌ی گروه بخارایی که به اعدام انقلابی حسنعلی منصور، نخست وزیر آن روز کشیده شد، خیزش خود جوش رضا شمس آبادی، آن فرزند رشید اسلام در کاخ مرمر در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ که لرزه بر اندام شاه افکند، کشف گروهی زیر نام حزب ملل اسلامی که در تدارک اسلحه و مواد منفجره برای دست زدن به قیام مسلحانه بودند، نیز جنبش‌های چریکی از سوی گروه‌های مختلف مانند گروه سیاهکل، فدائیان خلق، مجاهدین خلق، گروه ابادر، مهدویون، منصورون و... از پدیده‌هایی بود که در پی قیام ۱۵ خرداد به وجود آمد و گسترش یافت.

به دنبال طرح حکومت اسلامی از سوی امام در سال ۱۳۴۸ در نجف اشرف، مبارزان مسلمان با انگیزه‌ی جدی‌تری به حرکت‌های قهرآمیز برخاستند و مبارزه بر ضد رژیم شاه را پی گرفتند. بسیاری از آنان حتی در مرحله‌ی بازجویی و محاکمه نیز اعتراف کردند که هدف آنان از خیزش و جنبش تشکیل حکومت اسلامی بوده است.

چنانکه در شماره‌ی قبل هم آورده شد، حرکت مسلحانه بر ضد شاه و رژیم شاهی به دربار نیز سرایت کرد و عناصری از نورچشمی‌ها و جوانان درباری که از اوضاع ناخشنود بودند، به مبارزه با شرایط موجود برخاستند و به قیام مسلحانه دست زدند.

علی پهلوی پسر شاهپور علیرضا پهلوی، همراه بهمن حجت کاشانی از ناراضی‌های دربار و هیأت حاکمه‌ی آن روز ایران بودند که

در سال ۱۲۵۰ برنامه‌ای را برای براندازی رژیم پادشاهی تدارک دیدند و تا مرحله‌ی برخورد مسلحانه پیش رفتند. آنها نخست به خرمدره که منطقه‌ای کوهستانی در نزدیکی زنجان و ابهر می‌باشد کوچ کردند و پس از مدتی تبلیغات در میان روستائیان بر ضد شاه، حجت کاشانی، همراه همسر و فرزندان خود به ارتفاعات خرمدره صعود کرد و در میان یک غار سنگر گرفت. تلاش ساواک و دربار برای بازگرداندن او از کوه و کشاندن او به زندگی عادی نتیجه‌ای نداد. درباری‌ها و مقامات ساواک با آگاهی از روحیه‌ی دینی علی پهلوی و حجت کاشانی به برخی از روحانیان منطقه که از افراد ساده‌اندیش و یا خود باخته بودند، متوسل شدند و ملای روستای خرمدره را برای مذاکره و پند و اندرز به پناهگاه حجت کاشانی فرستادند و به گفتگو با نامبرده واداشتند. لیکن از این ترفند نیز طرفی برنیستند. در یکی از گزارش‌های ساواک زنجان درباره‌ی حجت کاشانی و علی پهلوی آمده است:

... تحقیقات انجام شده حاکی است بهمن هجری کاشانی از مدتها قبل [درصد] مبارزه با افراد بی‌دین بوده و عقیده‌مند است که مانند پیامبر اسلام وظیفه دارد مردم را به راه راست هدایت و از گمراهی آنها جلوگیری کند و چندین بار نیز در مورد عدم ارشاد مردم به [وسیله] روحانیون اعتراض و از جمله خاطر نشان ساخته که رادیو و تلویزیون و چای حرام است و باید توسط روحانیون تحریم گردد و حتی سماورها و رادیوهای کارگران خود را معدوم نموده است.

یاد شده، کلیه‌ی درآمد مزرعه و مستمری اهدائی پرفسور عدل (ماهانه ۱۵۰۰۰۰ ریال) را صرف کمک به افراد مستمند نموده و از این طریق بین آنان محبوبیتی کسب نموده است. یاد شده از چندی قبل به اطرافیان خود خاطرنشان ساخته چون در طول اقامت خود در خرمدره نتوانسته مردم را به راه راست هدایت و آنها را مجبور به اطاعت از مبنای اسلامی نمایم لذا مانند پیامبر هجرت نموده و در فرصتی مناسب جهاد خواهم نمود. وی در محل اقامت خود در کوه از کمک روستائیان بهره‌مند شده و برابر اطلاع واصله همسر خود را که افلیح است روی دستها بلند کرده و یا حسین می‌گوید و به سه فرزند خود تلقین نموده چنان که شما و همسرم بمیرید به بهشت می‌روید...

بهمن هجرت کاشانی پس از مدتی زیستن در ارتفاعات یاد شده در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ - بنا بر گزارش ساواک - تنها و بدون همسر و فرزندان وارد کشتزار خود در خرمدره می‌شود و چند تن از کارگران خود را به گلوله می‌بندد که دو تن از آنان به نام‌های غلام و عین الدوله از پای درمی‌آیند، یک تن زخمی می‌شود و یک تن دیگر آسیبی نمی‌بیند. به نظر می‌رسد علت دست زدن او به این عمل روی ذهنیت نسبت به کارگران بوده است که از سوی ساواک به عنوان منبع و به نام کارگر در کنار او گماشته شده بودند.

نامبرده پس از به گلوله بستن چند تن از کارگران با وسیله‌ی نقلیه‌ای که علی پهلوی در اختیار او قرار می‌دهد، به جانب تهران حرکت می‌کند تا به ترور چند تن از مقامات دولتی مانند امیر عباس هویدا نخست وزیر، امیر اسدالله علم، خسرو جهانبانی، عبدالعزیز فرمان فرمایان، قره گوزلو و پرفسور عدل دست بزند. اینکه نام شاه در لیست او نیامده است، شاید به علت عدم دسترسی او به کاخ سلطنتی و شخص شاه بوده است. در یکی از گزارش‌ها در میان کسانی که قصد ترور آنان را داشته نام فرح دیبا نیز آمده است.

در پی حرکت او به جانب تهران یکی از کارگران کشتزار او در خرمدره بی‌درنگ ماجرا را به شهربانی گزارش می‌کند. شهربانی خرمدره نیز به وسیله‌ی بی‌سیم، شهربانی و



ژاندارمری ابهر را در جریان قرار می‌دهد و بی‌درنگ به بستن راه‌ها دست می‌زنند. حجت کاشانی که راه‌ها را در کنترل و محاصره می‌موران می‌بیند، ماشین را در میان راه رها می‌کند و از بیراهه خود را به تهران می‌رساند و به منزل یکی از دوستان دیرینه خود به نام تاجدار می‌رود و قصد خود را برای ترور شماری از مقامات دولتی با او در میان می‌گذارد و از او برای اجرای این نقشه کمک می‌خواهد. نام‌برده به بهانه‌ی اینکه با یک نفر انگلیسی قرار ملاقات دارد، از منزل بیرون می‌آید و جریان را به پرویز ثابتی (رئیس وقت ساواک تهران) و برخی از مقامات دربار خبر می‌دهد. مأموران ساواک و نیروهای انتظامی و مأموران کمیته‌ی مشترک ضد خرابکاری، بی‌درنگ منزل تاجدار را در آریا شهر محاصره می‌کنند و با حجت کاشانی درگیر می‌شوند. او در برابر مأموران، به مقاومت مسلحانه دست می‌زند و پس از ساعتی درگیری و تبادل آتش - بنا بر گزارش ساواک - در ساعت ۱۵:۱۲ روز ۱/۲/۵۴ بر اثر تیراندازی مأمورین کشته می‌شود و دو قبضه سلاح کمری و یک قطار فشنگ از او به جای می‌ماند. آقای تاجدار که خود از منابع ساواک و رئیس قسمت اقتصادی بانک مرکزی بوده است، در مصاحبه‌ای با مقامات ساواک پیرامون بهمن حجت کاشانی چنین اظهار نظر کرده است:

... بهمن حجت کاشانی در این اواخر خیلی افراطی شده بود و مرتب از دین و خدا و قرآن صحبت می‌کرد و می‌گفت معامله با دولت حرام است. حتی من برای او حواله‌ی بدر [بزر] یونجه گرفتم لیکن او از بازار آزاد بدر [بزر] خرید آن هم به قیمت گران‌تر. درست پانزده روز بعد بود که بهمن به منزل من آمد و گفت من به اتفاق کاترین و بچه‌ها تصمیم دارم به غار بروم شما هم بیاید با ما در غار زندگی کنیم که من پاسخ مخالف دادم و مدتی در این زمینه با هم بحث نمودیم. در پایان، بهمن به من گفت من هجرت می‌کنم و سپس در فرصت مناسب جهاد خواهم نمود... تا روز ۱/۲/۵۴ که صبح زود برای راه‌پیمایی از منزل خارج شدم. در ساعت ۶:۳۰ به منزل مراجعت نمودم دیدم در منزل من است. گفت من ۴:۰۰ صبح به تهران رسیدم و در مسجد آریا شهر نماز خواندم و از من خواست که با هم در تراس منزل خصوصی صحبت کنیم سپس اضافه نموده دوشنب قبل از خرم‌دره آمدم ابهر که بیایم تهران و بین راه مأمورین چند مرتبه آمدند ماشین ما را بازدید نمودند و مرا ندیدند و یک شب در یک غار ماندم و امروز صبح به تهران رسیدم و موضوع کشتن چهار نفر را شرح داد و گفت اول رفتم به طرف ابهر و چون دیدم ژاندارم‌ها جمع هستند من راهم را تغییر دادم. سپس گفت هم اکنون نوبت شما است.

متعاقب آن گفت من این اشخاص را خواهم کشت. شما را، پرفسور عدل، پدرم، خسرو جهانبانی، عبدالعزیز فرمانفرماتیان، س مجد، آقای علم، آقای نخست وزیر، قره گوزلو، فرهاد وارسته رئیس دفتر والا حضرت شهنواز و اشاره نمود از بچه‌هایم خبر ندارم که مرده یا زنده‌اند.

من گفتم با یک انگلیسی ملاقات دارم باید بروم و گفت به پرفسور عدل بگو من اینجا هستم من آمدم بانک سکرتری روزنامه‌ای آورد و گفت حجت کاشانی را بخوان دیدم بله سرهنگ رضائی نیز کشته شده است.

که من به بازرس شاهنشاهی و آقای ثابتی تلفن زدم و موضوع را گفتم حدود ساعت ۰۹:۰۰ بود که آقای ثابتی گفتند بهتر است خانم و بچه‌ها را به طریقی از منزل خارج کنید که من به وسیله‌ی خواهر خانم این کار را کردم و در هنگام عملیات کسی در خانه من در اداره تصمیم داشتم ظهر بروم منزل مادر بهمن و او را که بهمن از وی شنوائی دارد، به منزل خود ببرم.

بهمن آن روز به من گفت حزب رستاخیز درست می‌کنید و به مردم با زور می‌گوئید بیاید عضو شوید گفتم چرا نخست وزیر را می‌خواهی بکشی گفت نخست وزیر عامل دست است و در مورد طرح خود بسیار مصمم بود. کاترین عدل نیز در مذهب افراطی بود و می‌توانست جانی‌ترین فرد باشد. ضمناً بهمن و کاترین توطئه چیده بودند که شهبانو را ترور کنند.

از سوی دیگر نیروهای نظامی و انتظامی پیش از آنکه از حادثه‌ی تهران باخبر شوند، به گمان اینکه حجت کاشانی در ارتفاعات کوه خرم‌دره به سر می‌برد، پناهگاه او را در محاصره قرار می‌دهند و به طرف آن تیراندازی می‌کنند. همسر حجت کاشانی نیز متقابلاً به آتش آنان پاسخ می‌دهد و بنا بر گزارش ساواک، سرهنگ دوم رضایی فرماندهی منطقه‌ی ژاندارمری قزوین بر اثر گلوله‌ای که از پناهگاه شلیک می‌شود، به هلاکت می‌رسد.

ساواک زنجان در پی کشته شدن دو تن از کارگران و حرکت حجت کاشانی به جانب تهران، حادثه را این گونه به تهران گزارش می‌کند:

یاد شده ساعت ۲۳:۰۰ مورخه ۵۴/۱/۳۰ از پناهگاه خود به اصطبل مزرعه‌ی شخصی مراجعت و چهار نفر از کارگرنش را احضار و آنها را دعوت به جهاد می‌نماید لیکن افراد مزبور تقاضای وی را رد و اظهار می‌نمایند افکار شما درست نبوده و این عمل صحیح نمی‌باشد. مشارالیه که همراه خود دو قبضه اسلحه‌ی کمربندی و یک تفنگ دولول و یک ساک فشنگ داشته، یکی از کارگران را به محل اقامت والاگهر علی پهلوی نیا اعزام و پیغام می‌دهد ماشین مرا روشن کرده و جلوی اصطبل بیاور که والاگهر نیز ماشین را به جلوی اصطبل آورده و بلافاصله به محل اقامت خود مراجعت می‌نمایند.

یاد شده چهار کارگر مزبور را جلوی دیوار قطار کرده و اظهار می‌دارد حال که دستور مرا اجرا نمی‌کنید، روح شما باید مانند روح فرزندان من به آسمان پرواز کند و شما نیز به پیش آنها خواهید رفت و من هم به تهران رفته و بعد از تصفیه حساب به آسمانها پرواز خواهم نمود. سپس کارگران مزبور را به گلوله بسته در نتیجه دو نفر از کارگران به نام‌های غلام و عین اله (اهل قریه قازقالو) کشته و یکی از آنها به نام اصغر خلجی مجروح و چهارمی برای اینکه نشان دهد تیرخورده خود را به زمین می‌اندازد. در این هنگام حجت کاشانی سوار ماشین خودش شده که به طرف تهران حرکت کند. بلافاصله نفر چهارمی که زنده بوده خود را به شهریانی خرمدره رسانده واقعه‌ی امر را بازگو میکند.

شهریانی خرمدره وسیله بیسیم شهریانی ابهر و ژاندارمری ابهر را از چگونگی مطلع و اقدام به بستن راه‌ها می‌نمایند. حجت کاشانی که راه را مسدود می‌بیند بلافاصله به مخفی‌گاه خود در کوه‌های خرمدره مراجعت و در حال حاضر نیروی کمکی منطقه‌ی ژاندارمری که بر طبق تقاضای این ساواک روز جاری از قزوین به محل اعزام شده‌اند، وی را در محاصره قرار دادند. با توجه به اظهارات حجت کاشانی احتمال دارد فرزندان خود را به قتل رسانیده باشد و در حال حاضر تا دستگیری وی نمیتوان راجع به فرزندان و همسرش اظهار نظر سریع نمود.

ساواک در گزارش دیگری آورده است:

نامبرده‌ی بالا از چندی قبل محل سکونت خود را ترک و با خانواده‌اش به ارتفاعات قریه‌ی خرمدره از توابع شهرستان ابهر زنجان رفته و در آنجا به سر می‌برده در تاریخ ۵۴/۱/۳۰ از پناهگاه خارج و مقابل اصطبل مزرعه‌ی شخصی به چهار نفر از کارگران خود با اسلحه تیراندازی که دو نفر از آنان کشته و یک نفر زخمی می‌شوند. متعاقب آن به پناهگاه رفته و در برابر مأمورینی که ارتفاعات را محاصره نموده بودند مقاومت و به سوی آنان تیراندازی می‌نماید (مراتب قبلاً به استحضار رسیده است). سرهنگ ۲ رضایی فرماندهی منطقه‌ی ژاندارمری قزوین بعد از ظهر روز ۵۴/۱/۳۱ که با عده‌ای کمکی از قزوین به خرمدره عزیمت نموده بوده در ساعت ۱۷:۴۵ در اثر شلیک گلوله‌ای که از پناهگاه به سوی وی تیراندازی شده بود شهید می‌شود.



حجت کاشانی هنگام شب از تاریکی استفاده و از محاصره خارج و به تهران عزیمت و ساعت ۰۶:۳۰ روز ۵۴/۲/۱ به خیابان آریا شهر خیابان ۱۱ پلاک ۱۶ به منزل شخصی به نام تاجدار کارمند بانک مرکزی که قبلاً در دفتر والا حضرت شهناز پهلوی خدمت می‌کرده و با بهمن حجت کاشانی آشنا بوده مراجعه، ابتدا قصد کشتن وی را داشته سپس از کشتن او منصرف و اجازه می‌دهد از منزل خارج شود. تاجدار پس از خروج از منزل مراتب را به بازرس شاهنشاهی و ساواک اطلاع می‌دهد. مأمورین کمیته‌ی مشترک ضدخرابکاری منزل مذکور را محاصره و چون حجت کاشانی مقاومت مسلحانه می‌نماید در اثر تیراندازی مأمورین در ساعت ۱۲:۱۵ روز ۵۴/۲/۱ کشته می‌شود و دو قبضه سلاح کمربندی و یک قطار فشنگ که همراه وی بوده به وسیله‌ی مأمورین ضبط می‌گردد. ضمناً همسر و فرزندان نامبرده در پناهگاه خرمدره می‌باشند و این پناهگاه در محاصره مأمورین ژاندارمری بوده و از شب گذشته تیراندازی از طرف پناهگاه به مأمورین قطع گردیده است.

در مورد نحوه و ساعت خروج مشارالیه از غار و ترتیب رسیدن وی به طهران تحقیقات ادامه دارد.

به دنبال کشته شدن سرهنگ رضایی فرماندهی منطقه‌ی ژاندارمری قزوین، سرلشگر قاسمی (فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی قزوین) و سرتیپ سلحشور (معاون لشکر قزوین) و

سرتیپ خالصی (معاون ناحیه ژاندارمری مرکز) همراه با یک گروهان سرباز، با ادوات کامل جنگی، شماری زره‌پوش چرخ لاستیکی و نفریز از قزوین به خرمدره لشکرکشی کردند و از زمین و هوا (با هلیکوپتر) پناهگاه حجت کاشانی را که تنها یک زن و سه دختر خردسال در آن به سر می‌بردند. به زیر آتش گرفتند و چندین نارنجک دستی به درون غار انداختند و کاترین عدل (همسر حجت کاشانی) بر اثر اصابت نارنجک کشته شد. دختر او به نام مریم نیز به شدت جراحت برداشت. بنابر گزارش تأیید نشده، دختر دو ساله‌ی حجت کاشانی به نام فاطمه نیز آسیب دید و بینایی خود را از دست داد.

بنابر گزارش ساواک، ارتش به گمان اینکه حجت کاشانی در پناهگاه به سر می‌برد فرمان شلیک با توپ ۱۰۵ به طرف غار صادر کرده بود که از مرکز گزارش رسید که بهمن حجت کاشانی در يك درگیری در تهران کشته شده است و از شلیک به طرف غار خودداری شود و ادوات جنگی نیز بازگردانیده شود.

ساواک زنجان به صورت لحظه به لحظه رویدادهای خرمدره را به مرکز گزارش می‌کرد. در یکی از گزارش‌های خود در ساعت ۱۸ روز ۵۴/۲/۱ خبر داده است:

طبق اطلاعی که هم‌اکنون واصل شد، دختر بزرگ حجت کاشانی در ساعت ۱۸ از غار خارج و با گریه و زاری، التماس می‌کرد که ما و مادرم زخمی هستیم دکتر به کمک ما بشتابد. به طوری که اظهار شده است دختر در کمال سلامت بوده و هرچه به وی تأکید می‌شود که از محل پایین بیاید، امتناع [می‌کند] و به داخل غار می‌رود...

ساواک در گزارش دیگری به زخمی شدن کودک ۸ ساله‌ی حجت کاشانی چنین اعتراف کرده است:

از فرزندان بهمن حجت کاشانی به اسامی فاطمه ۲ ساله، معصومه ۴ ساله و مریم ۸ ساله که در وضع بسیار نامناسبی بوده‌اند، در محل (درون غار) عیادت به عمل آمد. وضع روحی، گرسنگی، بی‌خوابی، گریه و زاری آنها، اجازه‌ی تحقیق زیادی از آنان نمی‌داد. معهداً از مریم (۸ ساله) که سمت راست بدن وی بر اثر انفجار نارنجک دستی مجروح شده بود سئوالاتی به شرح زیر در حضور سرتیپ خالصی (معاون ناحیه‌ی ژاندارمری مرکز) به عمل آمد:

۱. طفل اظهار داشت پدرم نیمه‌شب از پناهگاه خارج شد و خیلی خیلی از شب گذشته بود.
۲. مادرم بر اثر بمب نظامی‌ها (منظور نارنجک دستی) مرد.
۳. سرهنگ رضایی را مادرم نکشت بلکه مادرم تیر خالی کرد ولی خدا او را کشت.

پزشک قانونی اظهار داشت جمعاً پنج گلوله به بدن همسر حجت کاشانی (چهار عدد زیر بغل راست و یک گلوله به سمت راست گردن) اصابت و باعث مرگ او شده است. و اضافه نمود که گلوله‌ها از بدن وی خارج نشده است.

پیشنهاد رئیس ساواک زنجان:

با توجه به اینکه در این عملیات، ژاندارمری بنا به اظهار سرتیپ خالصی ۷ عدد نارنجک دستی استعمال نموده است، چنانچه از زن کالبد شکافی به عمل آید معلوم خواهد شد که آیا قطعات نارنجک مشارالیه را به قتل رسانیده و یا گلوله‌ی اسلحه‌ی کمری همسرش.

توضیح اینکه جنازه به وسیله‌ی آمبولانس به تهران حمل و اطفال ساعت ۱۱:۴۰ وسیله‌ی هلیکوپتر ژاندارمری خرمدره به قلعه مرعی حرکت نموده‌اند...

با اینکه بنابر گزارش ساواک تیراندازی از ساعت ۱۸ روز ۵۴/۲/۱ از سوی پناهگاه مذکور به کلی قطع شده بود، ارتش شاه و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی تا روز ۵۴/۲/۲ جرأت نزدیک شدن به آن محل را نداشتند و در روز مزبور نیز پس از ساعت‌ها وقت‌گذرانی و واریسی اوضاع غار به خود جرأت دادند که در محل فرود آیند و از آنجا که کاترین (همسر مقتول بهمن حجت کاشانی)، دختر پروفیسور عدل بود از عواقب عکس‌العمل نامبرده در برابر کشته شدن دخترش به دست نیروهای نظامی و انتظامی نگران بودند، از این‌رو، تلاش کرده‌اند و انمود کنند که کاترین به دست همسرش (بهمن حجت کاشانی) پیش از آنکه از پناهگاه خارج شود، به قتل رسیده است.

همزمان با ورود لشکر ۱۶ زرهی به خرمدره یک تیم تعقیب و مراقبت برای دستگیری علی پهلوی که در منزل خود در خرمدره به سر می‌برد، وارد آن روستا شدند. تیمسار نصیری در دستور کتبی خود تأکید کرده بود:

روح علی پهلوی از منزل، خلع سلاح و دستگیر شود و محل سکونت او مورد بازرسی قرار بگیرد و سلاح و مهماتی که در منزل دارد، گردآوری و ضبط شود.

تیمسار نصیری (ریاست ساواک کشور) پیش‌بینی می‌کرد که اگر مأموران برای دستگیری نامبرده به منزل یورش برند، چه بسا با مقاومت مسلحانه‌ی او رو به رو شوند و ممکن است در درگیری با مأموران آسیبی به او برسد و یا از پای دربیاید. مقامات ساواک به خوبی می‌دانستند که کشتن يك تن از افراد دودمان پهلوی (پسر برادر شاه) با واکنش شدید اعضای خاندان سلطنت رو به رو

خواهد شد. بی‌تردید آنان این رویداد را تحمل نخواهند کرد و کمترین مجازات آن کنار گذاشتن فرماندهان و مقامات کشوری و لشکری است که در صحنه‌ی درگیری حضور داشته‌اند. از این رو، جناب تیمسار به تیم تعقیب و مراقبت دستور اکید داده است که منزل او را در محاصره و زیر نظر داشته باشند. تا از منزل بیرون بیایند و او را در بیرون منزل به شکل غافل‌گیرانه دستگیر کنند.

آن گاه که علی پهلوی از منزل خود در خرمدره بیرون می‌آید، بی‌درنگ در محاصره‌ی اکیپی که منزل را به صورت نامرئی در محاصره داشتند، قرار می‌گیرد و دستگیر می‌شود. مأموران نامبرده را به مرکز ساواک در تهران انتقال می‌دهند و پس از بازجویی به بازداشتگاه اوین تحویل می‌شود. هنگام ورود او به زندان اوین - طبق صورت جلسه‌ای - وسایل همراه و محتویات جیب او را چنین فهرست برداری کرده‌اند:

چمدان یک‌عدد، پلیور دو عدد، شلوار دو عدد، زیر پیراهن چهار عدد، زیر شلوار چهار عدد، مسواک یک عدد، قرآن مجید یک جلد ترجمه لاتین، کتاب یک جلد، وجه نقد ۳۰۰۰۰ ریال، کلید یک عدد، کاغذ یادداشت انگلیسی یک برگ، کلام الله مجید با گردن بند استیل یک عدد، روسری یک عدد، چکمه لاستیکی یک جفت.  
 مأموران ساواک پس از دستگیری علی پهلوی منزل او را در خرمدره مورد بازرسی قرار داده در بررسی اولیه گزارش داده‌اند:



... تاکنون تعدادی سلاح‌های مختلف از جمله برنو کوتاه و بلند که تعدادی از آنها در لحاف پیچیده شده بود، به اضافه‌ی یک والترو مقدار زیادی فشنگ‌های مختلف و یک صندوق پول حدود چهار صد الی پانصد هزار تومان (هنوز شمارش نشده) از منزل والاگهر علی کشف گردیده است. نتیجه‌ی بررسی کامل متعاقباً اعلام خواهد شد.

رییس ساواک استان زنجان: جهان بین

از ماشین سواری علی پهلوی که حجت کاشانی آن را میان راه زنجان - تهران رها کرده بود، بنا بر گزارش ساواک اسلحه و وسایل دیگر به دست آمد. از جمله:

۲۷۰ تیر فشنگ اسلحه کمری کالیبر ۴۵، ۱۸۸ تیر فشنگ خفیف کالیبر ۲۲، یک کوله پشتی و یک قمقمه سربازی، تعدادی خرما و یک جلد قرآن و وسایل نماز.

گزارش نهایی ساواک پیرامون اسلحه و مهمات به دست آمده در منزل علی پهلوی در خرمدره به این شرح است:



- ۱ - تفنگ پنج تیر گلوله زنی برنو یک قبضه
- ۲ - تفنگ گلوله زنی منچستر یک قبضه
- ۳ - تفنگ دولول شکاری یک قبضه

۴ - تفنگ گلوله زنی پنج تیر پران یک قبضه

۵ - تفنگ گلوله زنی با دوربین ماوزر یک قبضه

۶ - تفنگ خفیف کالیبر یک تیر ساخت چکسلواکی یک قبضه

۷ - اسلحه کمری وار (بدون خشاب) با مارک شهربانی یک قبضه

- ۸ - كارد دوليه يك عدد
- ۹ - كارد خنجري مارك جنرال يك عدد
- ۱۰ - قطب نما يك دستگاہ
- ۱۱ - تويي اسلحه كمری توتال كالیبر ۲۲ يك عدد
- ۱۲ - دو بسته وسایل تنظیف مربوط به اسلحه‌ها عبارت از سنبه، برس با جلد مربوطه

مهمات:

- ۱ - فشنگ برنو سري‌های مختلف ۳۴ تیر با جلد چرمی
- ۲ - فشنگ كالیبر ۴۵، ده جعبه، هر جعبه ۵۰ تیر، جمعاً ۵۰۰ تیر
- ۳ - فشنگ كالیبر ۳۲ - ۲۲ تیر آكبند كاغذی

در پی کشته شدن بهمن حجت کاشانی و همسرش (کاترین) و بازداشت علی پهلوی، ساواک به دستگیری گسترده‌ای در خرمدره و تهران دست زد و شماری از کسانی را که با نامبردگان به نحوی در ارتباط بودند تحت تعقیب و مورد بازجویی قرار داد. طاهر حنیفه و حسن نظری از کارگران باغ و منزل علی پهلوی از کسانی بودند که مورد بازجویی قرار گرفتند. نامبردگان در بازجویی‌های خود نظریاتی درباره‌ی علی پهلوی دادند که تا پایه‌ای نمایانگر خصلت‌ها و ویژگی‌های او می‌باشد و از باورمندی و پایبندی او به اسلام، نشان دارد. حسن نظری در پاسخ به پرسش‌های بازجو پیرامون عملکرد علی پهلوی می‌گوید:

... نماز می‌خواند، به مردم کمک می‌کرد، به اشخاص کور و مریض کمک می‌کرد، خمس و زکوة، هم می‌داد، مرتب نماز می‌خواند و در اول کار هم رفت بیمارستان او را ختنه کردند... موقعی که سونیا [ همسر علی پهلوی ] از سوییس آمد در حضور پروفیسور عدل و بهمن حجت کاشانی و محضردار دربار و والاگهر در پونک، سونیا به عقد قانونی والاگهر درآمد و مسلمان شد... چادر نماز سر می‌کرد و ضمناً از آن موقع به کلی هیچ مردی به خانه‌ی آنها نمی‌رفت و اصولاً مرد را راه نمی‌دادند و حتی از من هم رو می‌گرفت... والاگهر خودش صبح تا شام در منزل کار می‌کرد... از همه کناره‌گیری کرده بود و کسی هم به دیدن او نمی‌آمد.

علی پهلوی نیز در بازجویی خود به نکته‌های درخور توجهی اشاره کرده و روی مسائل با اهمیتی انگشت گذاشته است، برخی از اعترافات او در پی می‌آید:

... حجت کاشانی در راه خدا همه چیز خودش را داده بود و از جان گذشته بود، می‌گفت بالأخره در راه خدا خواهم مرد. من از نظر هجرت با او هم عقیده بودم لیکن با جهاد موافق نبودم... به عقیده‌ی من يك نفر [به تنهایی] نمی‌تواند جهاد کند، چون این عمل يك نوع خودکشی است و خودکشی در دین اسلام قدغن است... من تا جایی که اجتماع مسلمان باشد، با اجتماع کاری ندارم، [اما] زن‌های لخت را قبول ندارم. من فرد اجتماعی هستم، می‌خواهم بچه‌هایم را بیاورم بیرون [تو اجتماع لیکن] نمی‌خواهم زن‌های لخت را ببینم. مینی‌پوش‌ها را قبول ندارم. من مخالف این چیزها هستم. من با مشروب خوردن این اجتماع مخالفم... من با مشروب فروشی مخالفم. چرا مشروب فروشی هست؟ و کامیون کامیون آجیو توزیع می‌شود در این مملکت... من تقاضا می‌کنم کلمه‌ی والا حضرت را از جلوی اسمم بردارید... من کشورم را دوست دارم و به مردم می‌گویم قرآن گفته مشروب نخورید... من روحیه‌ی والا حضرتی ندارم، من يك فرد عادی هستم... به هر حال به من والا حضرت نگویید. به من بگویید: علی پهلوی! چون والا حضرت‌ها را در پنبه بزرگ می‌کنند و من میل دارم لباس خود را در جوی آب بشویم. در مورد هجرت، من هم روزی هجرت خواهم نمود... در قرآن گفته هجرت کنید و در جایی گفته جهاد کنید... در مملکت ما پنج مورد است که اجرا نمی‌شود: دست دزد را نمی‌برند، زن‌ها حجاب ندارند، مشروب به حد وفور مصرف می‌شود، سینماها دایر است، بانک‌ها نزول می‌گیرند. در قرآن نزول قدغن

است...

رئیس ساواک این نظریات علی پهلوی را که در زندان بازگو کرده بود، به شاه گزارش می‌کند و به اصطلاح به شرف عرض می‌رساند و پاسخ شاه را به نام خود این گونه به او ابلاغ می‌کند:

... شما مسلمان واقعی نیستید، آن قدر در زندان می‌مانید تا بپوسید، یا مسلمان واقعی شوید. يك مسلمان واقعی که این کارهای شما را نمی‌کند و دنبال حجت آدم‌کش نمی‌رود. مسلمان واقعی کارهایی که شما می‌کنید هرگز نمی‌کند. کدام کار شما به يك مسلمان واقعی شباهت دارد. شما نامه را به خط لاتین می‌نویسید و خود شما نمی‌دانید چه می‌خواهید. این کارهایی که شما می‌کنید در کجای قرآن نوشته شده است؟ شما هنوز نمی‌دانید که قرآن چیست و چه می‌گوید...

علی پهلوی از زندان نامه‌هایی به خط لاتین برای مادر، همسر و فرزندانش نوشته و با آنان درد دل کرده است. در نامه به همسرش نوشته است:



من در سلول خود تنها هستم، من به خدا فکر می‌کنم و به تو می‌اندیشم و به فرزندان فکر می‌کنم و سپس دوباره به خدا می‌اندیشم... به خدا فکر کن... سوزا! بیاندیش که او همه چیز را گرامی می‌کند... من هیچ نمی‌دانم ولی می‌دانم که خدا وجود دارد و تو را دوست دارم...

علی پهلوی در مدتی که در زندان می‌گذرانید با شاه و تیمسار نصیری رئیس ساواک نیز، گاهی برخوردهای کتبی داشته و پیام‌های تند و معنی‌داری میان آنان رد و بدل می‌شده است. علی پهلوی در يك صحبت خصوصی با یکی از مقامات ساواک اظهار می‌دارد:

... مگر من چه کرده‌ام، به جز اینکه از دین پیغمبر صحبت می‌کردم، آن وقت والا گهرهای دیگر مثل پسر همین خاتمی که شنیده‌ام معتاد به هروئین است و یا والا گهر نیلوفر و یا والا گهر شهرام که مادرشان والا حضرت اشرف می‌باشد به علت داشتن پارتی در امر قاچاق مواد مخدر دست داشته که مراتب در جراید خارج نیز درج شده است. [او] می‌تواند هر موقع بخواهد به خارج از کشور برود ولی من به علت کسالت و معالجه تقاضای مسافرت به امریکا نمودم، مخالفت کردند. آن وقت می‌گویند چرا انسان ناراحت می‌شود، مگر با زور و فشار می‌شود تمام کارها را انجام داد، وقتی فشار بیش از حد شد انسان هم بالأخره عکس‌العمل نشان می‌دهد. ————— وستانی دارم که اگر این فشارها را برای آنها که همگی مخبرین جرایدی مثل پاری ماچ در امریکا و یا انگلیس هستند بنویسم، دیگر آبرویی نمی‌ماند... لیکن چون من اعتقاد به دینم دارم و مسلمان هستم، می‌بینم اگر چنین کنم از نظر مذهب صحیح نیست... پس به خدا واگذار می‌کنم و مطمئن هستم که موفق خواهم شد...

رئیس ساواک پس از دریافت نظریات او دستور می‌دهد این پیام را بدون کم و کاست به علی پهلوی برسانند:



... آیا شما می‌دانید که شریک جرم قاتلی هستید و اسلحه‌ی خود را در اختیار يك نفر که قتل‌ی انجام داده گذارده‌اید؟ و آیا نمی‌دانید از وسیله‌ی نقلیه‌ی شما که در اختیار او گذارده بودید برای انجام این قتل استفاده کرده است و طبق قوانین تمام شما در این قتل شریک جرم هستید؟ و به علت والاحضرت بودن تحت تعقیب قرار نگرفتید؟ متأسفانه شما تحت تأثیر تبلیغات سوء جراید چپ کمونیست و جراید مخالف ایران و اراجیفی که روی دشمنی با ایران می‌نویسند، قرار گرفته‌اید. فرزندان شادروان خاتمی جوانان پاك سرشت ورزشکار و خلبان هستند، چگونه می‌توانند معتاد باشند؟ جای تأسف است که به دروغ‌های بیگانگان غیر مسلمان توجه می‌کنید و به حقایق توجهی ندارید. البته می‌دانید که دروغ‌گویی و توجه به دروغ و بازگو کردن دروغ در مذهب اسلام از گناهان بزرگ است...

علی پهلوی نیز متقابلاً برای رئیس ساواک چنین پیام می‌دهد:

۱. در مورد اسلحه باید بگویم اگر من گناه‌کار باشم به همان اندازه کسانی که به من اجازه‌ی داشتن اسلحه داده‌اند، گناه‌کار هستند.
۲. در مورد وسیله‌ی نقلیه که در اختیار بهمن گذاشته‌ام و به راه انجام قتل استفاده کرده... باید این‌طور گفت که چون هواپیمایی که پدرم با آن سقوط کرد و کشته شد می‌گویند باک بنزینش سوراخ بوده و هواپیما متعلق به اعلی‌حضرت همایونی بود، پس تقصیر متوجه اعلی‌حضرت است، در حالی که این‌طور نیست!
۳. اینکه من تحت تأثیر تبلیغات سوء جراید چپ کمونیست و جراید مخالف ایران و اراجیفی که روی دشمنی با ایران می‌نویسند قرار گرفته و گفته‌ام فرزندان شادروان خاتمی معتاد بوده‌اند، باید بگویم گوینده‌ی این مطلب به خود من، والاحضرت بهزاد فرزند والاحضرت حمیدرضا بوده. چگونه گوینده‌ی این مطلب یعنی والاحضرت بهزاد را کمونیست خطاب می‌کنید. این مطلب را فراموش نخواهم کرد.
۴. تاجدار همان شخصی که بهمن در منزلش به قتل رسید، با بهمن دوست بود و مأمور ساواک هم بود، پس ساواک از دو سال پیش اطلاع داشته و نیامده حرفی بزند.
۵. من سه سال پیش هفت تیری به بهمن دادم... در حالی که همان زمان پروفیسور عدل اقلآ سه یا چهار قبضه تفنگ به بهمن داد. اگر من شریک جرم باشم چرا پروفیسور عدل که اسلحه‌ی بیشتری به بهمن داد، شریک جرم شناخته نشد؟...
۶. در مورد اعتیاد والاحضرت‌ها باید بگویم والاحضرت بهزاد مطالبی می‌گفت و حتی عنوان نمود که والاحضرت داریوش (فرزند والاحضرت فاطمه از همسر امریکایی)، معتاد می‌باشد و حتی نزد من گفته که خودش هم مواد مخدر استعمال می‌کند...
۷. من نصیحت تیمسار نصیری را می‌پذیرم و حرف‌هایم را پس می‌گیرم، چون خودم ندیدم که والاحضرت‌ها معتاد باشند و چون دیدم تیمسار مسلمانی داریم، کینه‌ای به دل ندارم و خوشحال شدم که تیمسار نصیری اطلاعاتی از دین دارند...

رژیم شاه، علی پهلوی را مدت کوتاهی در زندان نگه داشت و سرانجام تصمیم گرفت که او را به همراه همسر و فرزندان به منطقه‌ی گرگان تبعید کند تا در ملك شخصی پدرش در کلاله به کشاورزی و دامداری بپردازد و زیر نظر و مراقبت ساواک مازندران قرار داشته باشد و هیچ‌گونه سلاح گرمی نیز در اختیار او نباشد. جالب توجه اینکه ساواک زنجان توصیه می‌کند که کودکان بهمن حجت کاشانی نیز نباید با سایر کودکان در کودکستان و یا دبستان بگذرانند و سلاح نیز نباید در دسترس آنان به خصوص مریم (۸ ساله) قرار بگیرد!

علی پهلوی پس از اقامت اجباری در کلاله درخواست کرد که شهرت او از پهلوی به اسلامی تغییر کند. این درخواست بی‌درنگ از سوی رژیم شاه پذیرفته شد تا به اصطلاح آن وصله‌ی ناجور از خاندان پهلوی زوده شود!



در پی اقامت علی پهلوی در کلاله‌ی گرگان، دیگر اطلاعاتی از او در دست نیست تا در نیمه‌ی سال ۱۳۵۷، گزارشی به ساواک و دربار می‌رسد که:

*نامبرده مرتب به جوانان تلقین می‌نماید که با روحانیون همکاری کنند و برای نجات دین اقدام نمایند و از گذاشتن پول خود در بانک‌ها خودداری کنند.*

اعتذار: فصلنامه‌ی ۱۵ خرداد لازم می‌داند مراتب تأسف خود را از خطایی که در شماره‌ی نخست این نشریه روی داد و عکس خانوادگی جناب علی پهلوی به علت شتاب‌زدگی در نشریه به چاپ رسید، اعلام نماید و از جناب ایشان و خانواده‌ی محترمشان پوزش بخواهد.

پیکنوشت:

۱. محقق و پژوهشگر.

